

به آن پرندۀ که می خواند غایب از انظار
عتاب کرد شریری فساد جوی به باغ :
چه سود لحن خوش و عیب انزوا که به خلق
پدید نیست ترا آشیان ، چو چشم چراغ ؟
بگفت : از غرض این را تو عیب می دانی
که بهر حبس من افتاده در درون تو داغ .
اگر که عیب من این است کز تو من دورم
برو بجوی ز نزدیکهای خویش سراغ .
شهرتر ز من آن مرغ تنیل خانه ،
بلندتر ز همه آشیان جنس کلاغ !

نیما یوشیج - 10 فروردین 1309